

تقریر ابداعی حکیم صہبا

از دیدگاه ابن عربی دربارهٔ ختم ولایت

حسین کلباسی اشتری*، استاد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی

مسعود محمدی، دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

مقیده، مقید بودن به اسمی از اسما و حدی از حدود بوده و مقصود از مطلقه، مطلق بودن از حدود و بری بودن آن از قیود است، بگونه‌یی که جامع تمام اسما و صفات و واجد تمام تجلیات ذاتی باشد. ولایت عامه مخصوص تمامی مؤمنین بوده اما ولایت خاصه تنها مختص به وجود حضرت محمد (ص) بالأصله و محمدین و ورثهٔ او بتبع ایشان میباشد.

در این مسئلهٔ مهم که مراد ابن عربی از خاتم الاولیا چیست و شخص خاتم الاولیا چه کسی است، میان شارحان آثار وی اختلاف نظر وجود داشته و تقریرهای گوناگونی از آن عرضه شده است. این گوناگونی بدین دلیل است که وی در آثار خویش، مصداقاً افراد مختلفی را بعنوان خاتم ولایت معرفی نموده است. در میان شارحان ابن عربی، تنها، حکیم متأله آقا محمدرضا قمشه‌ای (مشهور به حکیم صہبا ۱۳۰۶-۱۳۳۴ق) توانسته است با طرح تقریری ابتکاری و بیانی نوآورانه، ارائه‌دهندهٔ نوعی خوانش از دیدگاه ابن عربی در موضوع ختم ولایت باشد که در آن مراد ابن عربی از چیستی و کیستی خاتم ولایت بخوبی تبیین شده است. حکیم صہبا معتقد است شیخ اکبر برای خاتم ولایت اطلاقیهای گوناگونی را لحاظ نموده و هر جا که شخص خاصی را بعنوان خاتم ولایت معرفی نموده، اطلاق خاصی را در نظر داشته است. از دیدگاه وی، ابن عربی برای خاتم ولایت دو اطلاق در نظر گرفته و هر کدام را نیز به دو قسم که در مقابل یکدیگر قرار دارند، تقسیم میکند؛ به این صورت که در اطلاق اول ولایت به مطلقه و مقیده و در اطلاق دوم به عامه و خاصه تقسیم میشود و برای هر یک از این اقسام خاتمی معرفی شده است. مراد از

کلیدواژگان

ولایت	ختم ولایت
خاتم الأولیا	حقیقت محمدیه
حکیم صہبا	ابن عربی
درآمد	

مسئلهٔ ولایت و ختم ولایت از جمله محورها و ابواب اصلی عرفان اسلامی است که مورد توجه خاص فحول و بزرگان از عرفا قرار داشته و دارد. عنوان «ختم ولایت» ظاهراً نخستین بار توسط حکیم ترمذی طرح گردیده و بتفصیل مورد بحث قرار گرفته است. پس از وی نیز این معنا مورد توجه عارفان قرار داشته

(نویسندهٔ مسئول) *Email: hkashtari@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۵/۵/۳۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۲

لیکن از آنجا که عرفان نظری با ظهور چهره‌یی چون ابن عربی دستخوش تحولی شگرف گردید، در واقع موضوع ولایت و ختم ولایت نیز پس از وی در ساحتی گسترده‌تر و عمیق‌تر مورد کنکاش بزرگان از عرفا قرار گرفت. اما آنچه که در این میان مسئله ختم ولایت را متمایز از سایر موضوعات مینماید، اختلاف شارحان شیخ در تبیین مراد وی از شخص خاتم الأولیا است زیرا ابن عربی از افراد مختلفی بعنوان خاتم ولایت یاد کرده است. در جایی از نوشته‌های خود از امیرالمؤمنین علی (ع) و در جای دیگری از امام عصر، حضرت مهدی (عج) و نیز در برخی دیگر از عبارات، صراحتاً حضرت عیسی (ع) را خاتم ولایت معرفی نموده و سرانجام در فقراتی از اختصاص این مقام به خودش نیز دریغ ننموده است! بنابراین بنظر میرسد که وی در این باب با نوعی زبان رمز و کنایه به بیان مراد خود پرداخته و همین امر سبب ظهور تبیین و تقریرهای گوناگونی در این زمینه شده است. بدین ترتیب، نحوه سخن گفتن وی در این باب، دستمایه اختلاف شارحان در تبیین دیدگاه وی شده است، بگونه‌یی که برای نمونه صدرالدین قونوی از امیرالمؤمنین و حضرت مهدی و حضرت عیسی علیهم السلام بعنوان مصادیق خاتم ولایت یاد کرده و داود قیصری نیز حضرت عیسی (ع) و حتی خود شیخ را بعنوان مصادیق خاتم ولایت در کلام وی ذکر نموده است، اما ریشه این تفاوت در خوانش شارحان را میتوان به چهار علت و سبب بازگرداند:

(۱) بعلت وجود برخی تناقضها و تعارضها در کلام

شیخ

(۲) بدلیل عدم دسترسی شارحان به تمامی آثار

شیخ در اینباره

(۳) بدلیل اینکه استدلال آنها تنها متوجه برخی از

عبارات شیخ در اینباره بوده است (بدلیل عدم توجه به تمامی عبارات وی یا بعلت عدم دسترسی بتمامی نسخ مربوطه)

(۴) یا بسبب اینکه تعصبات شخصی بر دیدگاه برخی شارحان سایه افکنده است.

در این نوشتار کوشش شده است تا نشان دهیم که شارحان ابن عربی در مسئله ختم ولایت گرفتار حداقل یکی از این کاستیها گردیده‌اند و نتیجه آن عدم خوانش صحیح مراد ابن عربی در این باب شده است. برای اینکار ضمن استناد به عبارات محوری ابن عربی در بحث چیستی و معنای حقیقت خاتم ولایت، دیگر عبارات شیخ را که معطوف به تمام مصادیقی است که وی مقام خاتمیت را برای آنها لحاظ نموده است، در قالب چهار دسته عبارت ذکر کرده ایم. در خلال بحث، ضمن بررسی دیدگاه برخی از شارحان در اینباره، به بررسی دیدگاه حکیم صهبا در این موضوع پرداخته ایم تا جامعیت دیدگاه وی نسبت به دیگر شارحان ابن عربی در این خصوص نشان داده شود.

از نگاه برخی صاحب نظران، در میان شارحان شیخ، تنها آقامحمد رضا قمشه‌ای (حکیم صهبا) است که بسبب سابقه درخشان در حل و تقریر روشن مسائل غامض عرفانی، توانسته است با طرح نظریه‌یی ابتکاری در زمینه مورد بحث، مراد ابن عربی را بخوبی تقریر نماید. این بیان بگفته خود وی دفع کننده تشویش و اضطراب از کلام بزرگان میباشد و بگونه‌یی است که با برطرف نمودن ابهامات موجود، آفاق دیگری را فراروی مخاطب بگشاید.

چیستی خاتم الأولیا در کلام ابن عربی

ابن عربی ولایت را فلک محیط عامی میداند که بر خلاف تشریح و رسالت انقطاع پذیر نمیشود. وی به دو نوع ولایت قائل است؛ ولایت عامه که همه

مؤمنان از آن برخوردارند، زیرا همه آنان از برکت ایمانشان به حق تعالی نزدیکند و او یار و یاور و مدبر و متولی امور ایشان است؛ و ولایت خاصه که مخصوص واصلان از ارباب سیر و سلوک است و عبارتست از فنای عبد در حق و قیام عبد با حق، یعنی عبد در این مقام از خود رها شده، در حق فانی شده و با بقای او باقی مانده است.^۱

باتوجه به این تعریف از ولایت، باید در جستجوی دو نوع خاتمیت در آثار وی باشیم؛ ختم ولایت عامه و ختم ولایت خاصه. محی الدین در پاسخ به پرسش سیزدهم حکیم ترمذی به این موضوع اشاره نموده و میگوید:

الختم ختمان: ختم یختم الله به الولاية مطلقاً،
و ختم یختم الله به الولاية المحمدية.^۲
مراد از خاتم الأولیا، خاتم ولایت محمدیه است که بعد از انقطاع نبوت تشریحی، قائم مقام ولایت نبی خاتم محسوب میشود و شناسایی کسی که خاتم ولایت محمدیه و دارای ولایت مطلقه کلیه باشد غیر از طریق نبوت و وحی میسر نمیشود. چنین شخصی باید از حضرت ختمی مرتبت در رتبه تعیین مؤخر و بر کلیه انبیا و اولیا مقدم باشد؛

... فلما اراد الله وجود العالم و بدئه علی حد ما علمه بعلمه بنفسه انفعلم من تلك الإرادة ثم إنه تجلی بنوره إلى ذلك الهباء، فقبل منه كل شيء بحسبه، فلم یکن اقرب الیه قبولاً فی ذلك الهباء إلا حقيقة محمد صلی اله علیه و آله و سلم فكان مبتداء العالم باسره... و اقرب الناس الیه علی بن ابیطالب علیه السلام امام العالم و سرّ الانبیاء اجمعین.^۳

و از آنجا که دایره ولایت خاتم الأولیا گسترده تر از ولایت انبیا و اولیا است، بنابراین نسبت به آنها تقدم

■ آقامحمد رضا قمشه‌ای (حکیم صهبا) بسبب سابقه درخشان در حل و تقریر روشن مسائل غامض عرفانی، توانسته است با طرح نظریه‌ی ابتکاری در زمینه مورد بحث، مراد ابن عربی را بخوبی تقریر نماید. این بیان بگفته خود وی دفع کننده تشویش و اضطراب از کلام بزرگان میباشد.

وجودی دارد؛

و كذلك خاتم الأولياء كان ولياً و آدم بين الماء و الطين، و غيره من الأولياء ما كان ولياً الأبعد تحصيلاً شرائط الولاية من الأخلاق الإلهية في الاتصاف بها من كون الله تعالى تسمى «بالولي الحميد».^۴

و این تقدم وجودی گویای قرب او به حق است که هیچ واسطه‌ی بین خودش و حق، حتی فرشته وحی را برنمیتابد؛

فأنه أخذ من المعدن الذي يأخذ منه الملك الذي يوحى به إلى الرسول.^۵

از آنجا که ولایت باطن نبوت است، بنابراین مقام خاتم الأولیا نیز باطن مقام خاتم الانبیا است. ظاهر نبوت، اعلام خبر از غیب و باطن آن تصرف تکوینی در عالم است و باید دانست که خاتم الأولیا ظهور مقام خاتم الانبیا در عالم شهادت است؛

ولا يمكن الوصول لأحد من الأنبياء و الرسل

۱. جهانگیری، محی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۵۱۶.

۲. آملی، نص النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱، ص ۲۷۴.

۳. آشتیانی، مقدمه بر کتاب شرح دعای عرفه، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۴۰.

۵. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۳۸.

و غیرهم الی الحضرة الالهیه إلا بالولاية التي هی باطن النبوة و هذه المرتبة من حيث جامعیه الاسم الأعظم خاتم الأنبیاء، و من حيث ظهورها فی الشهادة بتمامها خاتم الأولیاء و صاحبها واسطة بین الحق و جمیع الأنبیاء و الأولیاء.^۶

به بیان دیگر خاتم ولایت حسنه‌یی از حسنات خاتم الرسل حضرت محمد صلی الله علیه و آله میباشد^۷ و این دو مقام در واقع ظهور یک حقیقت به دو اعتبار میباشد که وجه حقی آن ولایت و وجه خلقی آن نبوت است؛

أن النبوة المطلقة و الولاية المطلقة متعلقتان بحقیقة واحدة التي هی الحقیقة المحمّدية. و لها بحسب الظاهر و الباطن اعتباران: اعتبار النبوة و اعتبار الولاية.^۸

حقیقت محمدیه به حسب باطن ذات و مقام کلی ولایت، بر همه مراتب هستی احاطه دارد و اسماء الهی و اعیان ثابته، پرتو مقام تحقق او به اسم الله است. در قرب نوافل، جهت عینی حق تعالی مظهر کامل ولی است؛ از اینرو، چشم و گوش و زبان و دست و پای او میشود. در قرب فرایض، ذات و جهت خلقی ولی، در جهت حقی حق تعالی فانی و مستهلک است. مرتبه جمع میان این دو قرب بگونه‌یی است که اولاً به یکی از آن دو مقید نیست و ثانیاً تعاقب و تناوب ندارد. اهل معرفت این مرتبه را مقام جمع الجمع و قاب قوسین و آیه کریمه «الذین یبایعونک انما یبایعون الله»^۹ را ناظر به همین مقام دانسته‌اند.^{۱۰} گذشته از دیدگاه ابن عربی درباره چیهستی خاتم ولایت که به آن پرداخته شد، در خوانشهای ارائه شده از دیدگاه وی در مورد کیستی خاتم ولایت تناقضهای اساسی دیده میشود و هر یک از شارحان شیخ بر اساس

نگرش خویش، به تفسیر بیان شیخ در این مورد پرداخته است.

بررسی عبارات شیخ در مورد ختم ولایت گویای آن است که کلمات وی گاهی قابل تطبیق بر وجود مبارک امیر المؤمنین (ع) و در برخی موارد قابل تطبیق بر حضرت مهدی (ع) و در برخی دیگر نیز منطبق بر حضرت عیسی (ع) بوده و البته در مواردی نیز قابل تطبیق بر خود شیخ میباشد که این موضوع در نگاه اولیه بیانگر نوعی ابهام در کلام وی میباشد. اما نگاهی جامع و دقیق و بدون تعصب به عبارات وی، این مطلب را میرساند که شیخ برای این مقام اطلاقیهای گوناگونی را لحاظ نموده است.

به هر حال دو فرضیه در این مسئله وجود دارد؛ فرضیه اول این است که ابن عربی در این نظریه دچار تناقضگویی شده چنانکه برخی از محققین به آن قائلند و فرضیه دوم که تابع نوع خوانش شارحان ابن عربی در مسئله ختم ولایت است. در این فرضیه هر یک از شارحان اطلاقیهای گوناگونی را برای خاتم ولایت لحاظ نموده و برای هر اطلاق مصداق یا مصادیقی را بیان نموده‌اند.

با توجه به فرضیه دوم که ناشی از تلاش هر یک از شارحان شیخ در بیان مراد وی از کیستی خاتم الأولیاء است، حداقل چهار دیدگاه طرح شده است:

دیدگاه اول:

در این دیدگاه سه صورت از خاتمیت مطرح است:

۶. آملی، نصّ النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱، ص ۲۵۶.
۷. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۴۰.
۸. آملی، نصّ النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱، ص ۲۸۸؛ ابن عربی، فتوحات مکیه؛ ج ۲، ص ۵۰.
۹. فتح، ۱۰.
۱۰. آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۸۹۲.

خاتم ولایت مطلقه که مصداق آن امیرالمؤمنین علی (ع) است و خاتم ولایت مقیده که مصداق آن حضرت مهدی (ع) بوده و خاتم ولایت عامه که مصداق آن حضرت عیسی (ع) میباشد. این دیدگاه از آن کسانی چون سید حیدر آملی، عبدالرزاق کاشانی و سعدالدین حموی میباشد. بعنوان نمونه، به تقریر سید حیدر آملی از بیان ابن عربی در مسئله ختم ولایت اشاره خواهیم کرد.

سید حیدر آملی (م. ۷۸۷ق) از زمره فحول عرفا و حکمای شیعه اثنی عشریه است و اغلب مواضع و ابواب علمی را بر وفق مسلک امامیه تقریر و تبیین کرده است. در زمینه بحث حاضر، وی در قاعده‌یی تحت عنوان «فی تعیین خاتم الانبیاء مطلقاً و مقیداً و تعیین خاتم الأولیاء مطلقاً و مقیداً» که شامل مباحثی مهم و مشتمل بر اعتراضات گوناگونی نسبت به شیخ اکبر و مشایخ دیگری همچون اوست، به تعیین دیدگاه مختار خود در این خصوص پرداخته است. وی معتقد است که اکثر پیشینیان از خلفاء و ائمه گرفته تا مشایخ و علما و عرفای بالله همگی بر این طریق رفته اند که خاتم انبیای مطلق کسی جز حضرت محمد مصطفی (ص) نبوده و خاتم انبیای مقید حضرت عیسی (ع) است و عیسی بن مریم همانطور که خاتم انبیای مقید است، خاتم اولیای مقید نیز میباشد؛ یعنی آنکه او - چنانکه شیخ اکبر گفته است - هم نبی است و هم ولی. شیخ اکبر در اینبار گفته است: «بأنه یکون له حشران: حشر مع الأنبياء والرسل و حشر معنا» یعنی حشر با اولیا. کاملان این طریقت نیز بر این رفته اند که خاتم اولیای مطلق علی ابن ابی طالب (ع) است و خاتم اولیای مقید حضرت مهدی (عج) که فرزند و ذریه و اهل بیت اوست^{۱۱}. بدین ترتیب بعقیده وی، ابن عربی و برخی تابعین و شارحین وی، نظر دیگری به جز دیدگاه فوق را برگزیده اند که خلاف عقل و نقل و کشف است. وی در این مورد میگوید:

أنَّ شيخَ الكامل محي الدين بن العربي (قدس الله سره) و من تابعه شرف الدين القيصري، ذهبوا الى أنَّ خاتم الولياء مطلقاً هو عيسى بن مريم عليه السلام و خاتم الاولياء مقيداً هو محي الدين بن عربي.^{۱۲}

ایشان با ارائه براهین نقلی و عقلی و کشفی، ختم ولایت مطلقه را از آن علی بن ابی طالب (ع) دانسته و خاتم ولایت مقیده را حضرت مهدی (ع) معرفی نموده است و در مورد حضرت عیسی علیه السلام نیز میگوید: فإنَّ عيسى كما قلناه تصحيحاً لقول الشيخ يكون خاتم الولاية العامة المخصوصه بالانبياء دون غيرهم و يكون عيسى خاتمهم كما بيناه في الدائرة، و نبينه أيضاً، و يكون الشيث أولهم، لأنَّ ولاية الأولياء أولهم شيث و آخرهم عيسى، و لهذا يصدق عليه بالخاتمية فقط.^{۱۳}

دیدگاه دوم:

در این دیدگاه دو صورت از ختمیت مطرح شده است: خاتم ولایت مطلقه و مقیده که مصداق خاتم ولایت مطلقه حضرت عیسی (ع) و خاتم ولایت مقیده خود شیخ میباشد و در نتیجه ختمیت را برای حضرت مهدی (ع) رد میکند. این دیدگاه به کسانی چون قیصری تعلق دارد. البته این قول مشهور از جانب قیصری است و در تقریر دیگری که از بیان وی ارائه خواهد شد، اطلاقی از ختمیت را برای حضرت مهدی (ع) در نظر گرفته است.

دیدگاه قیصری (م. ۷۵۱ق) در مورد ختم ولایت متفاوت با استادش عبدالرزاق کاشانی یعنی دومین

۱۱. آملی، نص النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱، ص ۲۷۱.

۱۲. همو، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳۹۵.

۱۳. همان، ص ۳۰۳.

■ مراد از خاتم الأولیا، خاتم ولایت محمدیه است که بعد از انقطاع نبوت تشریعی، قائم مقام ولایت نبی خاتم محسوب میشود و شناسایی کسی که خاتم ولایت محمدیه و دارای ولایت مطلقه کلبه باشد غیر از طریق نبوت و وحی میسر نمیشود.

شارح فصوص است. بعقیده قیصری ولایت بر دو قسم است^{۱۴}: «ولایت مطلقه و ولایت مقیده» یا «عامه و خاصه». ولایت مطلقه، ولایت کلبه‌یی است که ولایتهای جزئی و مقیده، مصادیق و افراد آن میباشند. از آنجا که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم صاحب نبوت کلبه است، ولایت کلبه تنها از آن اوست و این ولایت خود بر دو قسم است: ۱. ولایت کلی از جهت روح کلیش ۲. ولایت جزئی از جهت روح جزئی‌یی که تدبیر بدنش را بر عهده دارد. بنابراین، برای ولایت رسول گرامی دو مظهر است: «مظهر ولایت کلبه و مظهر ولایت جزئی». مظهر ولایت مطلقه یا کلبه عیسی (ع) است و خاتم ولایت جزئی یا مقیده محمدیه، خود شیخ یعنی ابن عربی است. بنابراین حسب نظر شارح، مراد شیخ از خاتم ولایت مطلقه یا کلبه حضرت عیسی (ع) و مراد وی از خاتم ولایت مقیده یا جزئی خود شیخ میباشد.

تهافت در عبارات قیصری در مورد ختمیت حضرت حجت (عج)

عبارات قیصری در مورد ختمیت حضرت مهدی (ع) از تزلزل و تناقض خالی نیست، زیرا وی در جایی ختمیت ایشان را با استناد به کلام شیخ بصراحت رد

کرده و در جایی دیگر که البته از صراحت کمتری برخوردار است، نحوی از ختمیت را برای ایشان قائل شده است. وی در عدم ختمیت حضرت مهدی (عج) میگوید: «ولاینبغی ان یتوهم ان المراد بخاتم الاولیاء المهدی فان الشیخ صرح بانّه عیسی»^{۱۵} و در ادامه دو دلیل را براین ادعای خود ذکر میکند: نخست آنکه حضرت مهدی (ع) از اولاد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و از عرب ظهور میکند و از آنجایی که یکی از ویژگیهای خاتم به تصریح شیخ «و هو من العجم لا من العرب»^{۱۶} است، بنابراین مهدی (ع) نمیتواند خاتم ولایت باشد.

دیگر آنکه وی در ذیل پاسخ شیخ به سؤال پانزدهم حکیم ترمذی - که در دسته چهارم عبارات شیخ، ختمیت خودش را مورد اشاره قرار داده و در خلال آن اختصاص ختمیت ولایت خاص نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به حضرت مهدی (عج) رد میکند - معتقد است که مراد شیخ در این عبارت، ختمیت خودش بوده و لذا قیصری در اینجا با استناد به کلام شیخ، تصریح به عدم ختمیت حضرت مهدی (ع) را استنتاج کرده است. اما با تطبیق این عبارت قیصری که میگوید: «...حتی خاتم الأولیاء أيضاً یتبع الشریعه فی الظاهر و جعله للمذاهب مذهباً واحداً لیس تشریحاً منه...» و در آن خاتم ولایت را کسی میدانند که مذاهب مختلف را در یک مذهب واحد قرار میدهد، با عبارت دیگر او که میگوید: «...لذلک لابد ان یرفع المهدی علیه السلام الاختلافات بین اهل الظاهر، و يجعل الأحكام

۱۴. قیصری، رسائل، مقاله التوحید و النبوة و الرساله، ص ۴۰.

۱۵. همو، شرح فصوص الحکم، ص ۴۳۸.

۱۶. ابن عربی، عنقاء مغرب فی ختم الأولیاء و الشمس المغرب،

ص ۹۴.

المختلفة في مسألة حكماً واحداً، و هو ما في علم الله و يصير المذاهب حينئذ مذهباً واحداً، لشهود الأمر على ما هي عليه في علم الله...» این نتیجه حاصل میشود که مراد وی از خاتم الأولیا، خاتمیت خاص مطلقه محمدیه است که همانا حضرت مهدی (ع) میباشد^{۱۷}، بنابراین نمیتوان بطور قطع نتیجه گرفت که قیصری خاتمیت حضرت مهدی (عج) را رد کرده است.

دیدگاه سوم:

در دیدگاه سوم نیز سه‌گونه ختم و خاتم مطرح است؛ خاتم خلافت ظاهره که مصداق آن حضرت مهدی (عج) بوده و خاتم خلافت مطلقه که حضرت عیسی (ع) مصداق آنست، و خاتم خلافت محمدیه که مخصوص آن کسی است که متحقق در مقام برزخیت کبری بوده و مصداق آن بحسب زمان مهدی موعود و بحسب رتبه علی علیهما السلام است. این دیدگاه ظاهراً اختصاص به قونوی دارد. صدر الدین قونوی (م. ۶۷۳ق) در تفسیر الفاتحة میگوید:

ان الله ختم الخلافة الظاهرة في هذه الامة عن النبي صلى الله عليه و سلم بالمهدى عليه السلام و ختم مطلق الخلافة بعيسى عليه السلام و ختم الولاية المحمدية لمن تحقق بالبرزخية الثابتة بين الذات و الالهية.

اینکه قونوی میگوید: «و ختم الولاية المحمدية لمن تحقق بالبرزخية...»، مرادش از متحقق بالبرزخية بین الوجوب و الامکان که همان برزخیت بین ذات و مقام غیب الغیوب و بین الوهیت باشد، اختصاص به ختم ولایت خاصه محمدیه دارد که مصداق آن بحسب زمان مهدی موعود و بحسب رتبه علی علیهما السلام است؛ و دلیل بر این ادعا آنست

که شیخ صدرالدین قونوی در فکوک (فک هارونی) تصریح کرده است که حضرت مهدی خلیفة الله و صاحب ولایت مطلقه موروثه از خاتم الانبیاست و متحقق به مقام برزخیت که اختصاص به حضرت ختم انبیا و ورثه احوال و مقامات و علوم آن حضرت دارد و عیسی علیه السلام متحقق به برزخیت کبری و صاحب مقام «أو أدنی» نمیشد. مراد از خلافت مطلقه مضاف به عیسی، همان خلافت عامه است که عیسی وارث آن است از انبیاء قبل از خود، نه آنکه عیسی (ع) وارث خلافت خاص حضرت محمدصلی الله علیه آله و سلم باشد.

مراد قونوی از ختم خلافت ظاهره در امت محمدیه آنست که حضرت مهدی (ع) هم خاتم خلافت ظاهره است و خلافت او به نص حضرت نبوی ثابت شده است که «ان لله خلیفة یملاً الارض قسطاً و عدلاً...» و او هم ولی متصرف در باطن و هم متصرف ظاهر و صاحب تمکین و دعوت نبوی است و دلیل بر آنکه حضرت مهدی (ع) جامع بین خلافت ظاهره و باطنه است آنست که قونوی بر آن استدلال کرده و گفته است^{۱۸}:

...فالتعبير عن الامامة الخالية عن الوساطة مثل قوله تعالى للخليل «انى جاعلك للناس اماماً» و التي بالوساطة مثل استخلاف موسى هارون و مثل ما قيل في ابى بكر انه خليفة الرسول، و هذا بخلاف خلافة المهدى عليه السلام، فان رسول الله لم يصف خلافته اليه بل سماه خليفة الله... یملاً الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً... فأخبر بعموم خلافته و

۱۷. قیصری، شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۸۳۶.

۱۸. آشتیانی، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، شماره

حکمه و انه عليه السلام خليفة الله بلا واسطة.^{۱۹}

دیدگاه چهارم (تقریر ابتکاری حکیم صهبا):

دیدگاه چهارم در واقع بررسی تقریر حکیم صهبا در بحث ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی میباشد. آقا محمدرضا قمشه‌ای در رساله الولایه که تعلیقۀ ایشان بر بحث ختم ولایت فص شیشی از فصوص الحکم ابن عربی است، در سه بخش، دیدگاههای خود را بیان میکند.

۱. ولایت

حکیم صهبا نیز مانند دیگر شارحان شیخ اکبر، ولایت را که از ماده «ولی» و بمعنی قرب میباشد به ولایت عامه و خاصه تقسیم نموده است و ولایت عامه نیز مشتمل بر جمیع مؤمنان میشود، چنانچه حق تعالی فرمود: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور».

اما ولایت خاصه، مخصوص اصحاب قلوب و اهل الله بوده که فانی در ذات الاهی و باقی به بقای او و صاحب قرب فرائض میباشد. افراد و مصادیق این قسم، از کاملین بندگانده که از وجود امکانی گذر نموده و ملبس به وجود حقانی شده اند و این مقام مختص به حضرت محمد صلی الله علیه واله و سلم بالأصالة و محمدین و ورثه او بتبع ایشان میباشد؛ و اگر این نوع ولایت برای سایر انبیای سابق و اوصیاء آنها حاصل شود، تنها بمتابۀ حال است نه مقام.^{۲۰}

۲. خاتم ولایت

در ادامه، وی نظریۀ خود را در قالب دو اطلاق برای خاتم ولایت مطرح میکند:

اطلاق اول: ولایت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم به دو قسم ولایت مطلقه و مقیده تقسیم میشود. به این صورت که ولایت مطلقه محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم، مطلق از تمام حدود و بری از تمام قیود بوده و جامع جمیع صفات و انحای تجلیات ذات است و ولایت مقیده محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم نیز مقید به اسمی از اسما و حدی از حدود است.

اطلاق دوم: از آنجا که ولایت به دو قسم عامه و خاصه تقسیم شده که در مقابل یکدیگر میباشند، گاهی ولایت مطلقه بر ولایت عامه و نیز ولایت مقیده محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم بر ولایت خاصه اطلاق میگردد.^{۲۱}

وی همچنین در مورد اطلاق اول اعتقاد دارد که ممکن است عالمی از علمای امت او، خاتم ولایت مقیده و نیز وصی بی از اوصیاء او، خاتم ولایت مطلقه باشند. در این نظریه دو اطلاق برای خاتمیت در ولایت مطرح شده است که هر یک دارای دو حیث مقابل هم میباشد و هر کدام دارای احکام مخصوص بخود بوده و تمامی آنها نیز بوضوح در کلام ابن عربی یافت میشود. سرانجام وی نظر مختار خود را در مورد تعیین مصادیق خاتم ولایت بدینگونه بیان میکند: امیرالمؤمنین علیه السلام خاتم الأولیاء بالولایة المطلقة المحمدیة صلی الله علیه و آله و سلم بالإطلاق الأول، و خاتم الولایة المقیده المحمدیة صلی الله علیه و آله و سلم بالإطلاق الثانی.^{۲۲}

۱۹. قونوی، فکوک، ص ۲۵۲.

۲۰. قمشه‌ای، مجموعه آثار حکیم صهبا، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲۱. همان، ص ۱۱۳.

۲۲. همان، ص ۱۱۴.

و نیز در مورد حضرت عیسی علیه السلام میگوید:
و عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام
خاتم الولاية المطلقة بالإطلاق الثاني.^{۲۳}
و همچنین وی منکر خاتمیت ابن عربی نیز نشده
و در باره وی میگوید:

و لا بأس بأن يكون الشيخ المشاهد قدس سره
خاتم الولاية المقيدة بالمحمدية بالإطلاق
الأول.^{۲۴}

و همچنین مقام ختمیت حضرت مهدی (ع) را
نیز مانند مقام ختمیت جد بزرگوار ایشان
امیرالمؤمنین علی (ع) در نظر گرفته و میگوید:

و المهدي القائم المنتظر عجل الله تعالى فرجه
خاتم الولاية المطلقة بالمعنى الأول، و خاتم
الولاية المقيدة بالمعنى الثاني.^{۲۵}

سپس وی به بیان مقصود خویش از خاتم الأولیا
پرداخته و میگوید:

ليس المراد بخاتم الأولياء من لا يكون بعده
ولی فی الزمان، بل المراد به أن يكون أعلى
مراتب الولاية، و أقصى درجات القرب مقاماً
له، بحيث لا يكون من هو أقرب منه إلى الله
تعالى، و لا تكون فوق مرتبته فی الولاية و القرب
مرتبة.^{۲۶}

بنابراین در نظر ایشان ولی حق و خاتم مطلق در
قرب و ولایت، خاتم الأنبياء و المرسلین حضرت
محمد صلی الله علیه و سلم است و چون او مظهر
اسم جامع است، نزدیکترین فرد به حقتعالی میباشد.
او انسان حقیقی است که حق تعالی او را بر صورت
خود آفریده و بحکم عینیت ظاهر و مظهر، وجود او
مظهر اسم جامع است. بدیگر سخن، هر چه ولایت
قویتر و شدیدتر شود، پرده نبوت آن را پوشانده و ردای
رسالت بر سر نموده و زیر پوشش این دو (نبوت و

رسالت) مخفی میشود.

وی حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم
را همان ولایت مطلقه الهیه دانسته که به صفات
کمال و جمال حقتعالی ظهور یافته و در واقع نبوت
مطلقه است که جامع تعریف و تشریح میباشد و آنگاه
ولایت مطلقه الهیه محمدیه صلی الله علیه و آله و
سلم به صفت ولایت و در صورت ولویه ظهور یافته و
به آن ولی الله یا خلیفه الله یا خلیفه الرسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفته میشود، آنگاه ظهور او بصورت
«کل يوم فی شأن من شأنه» بوده که در هر مظهری به
صفتی از صفاتش ظهور می یابد و میشود حجج الله و
خلفائه و خلفاء رسول، تا بدانجاکه به جمیع اوصافش
ظهور یابد که او قائم آنها و مظهرشان بوده و اینجاست
که گفته میشود:

و کلهم نور واحد و حقيقة واحدة و اختلافهم فی
ظهور أوصاف حقیقتهم الأصلية، و هی الولاية
الألهیه المحمدیه صلی الله علیه و آله و سلم.^{۲۷}
سپس می افزاید: «این حقیقت آشکار شد که خاتم
ولایت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم که در واقع
همان حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم
است و لباس نبوت را به در آورده و ردای ولایت
پوشیده، در صورت یکی از اوصیای معصوم ظاهر
میشود؛ اگر میخواهی بگو امیرالمؤمنین علیه السلام و
اگر میخواهی هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام
را ذکر کن؛ جز آنکه قائم آنها که همه اوصاف در او
جمع است نسبت به این ظهور اولویت دارد»^{۲۸}.

۲۳. همانجا.

۲۴. همانجا.

۲۵. همانجا.

۲۶. همانجا.

۲۷. همان، ص ۱۱۹.

۲۸. همان، ص ۱۲۰.

۳. دلایل اثبات ادعا

در این بخش ادله حکیم صهبا در اثبات نظریه نوآورانه‌اش در مورد چیستی و بخصوص کیستی خاتم ولایت مورد بررسی قرار گرفته که بیانگر قوت این نظریه و دقت نظر وی در تبیین صحیح مراد ابن عربی در مسئله ختم ولایت است.

۳-۱. دلایل اثبات خاتم ولایت مطلقه بودن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (ع) در کلام ابن عربی حکیم صهبا با اشاره به عبارت قیصری که خاتم‌الأولیا را مظهر تام رسول خاتم میدانند، این گفته وی را صواب دانسته و میگوید: مظهر هر قدر به ظاهر نزدیکتر باشد، اتم است و در اولیا کسی به پیامبر (ص) نزدیکتر از امیرالمؤمنین علی (ع) نیست، بدلیل:

۱. قول خداوند متعال که فرمود: « وانفسنا و انفسکم » و ۲. عبارت ابن عربی که میگوید: «... فلما اراد الله وجود العالم و بدئه علی حد ما علمه بعلمه بنفسه... انه تجلی بنوره... فلم یکن اقرب الیه قبولاً الا حقیقة محمد صلی اله علیه و آله و سلم فکان مبتدء العالم بأسره و اول ظاهر فی الوجود و اقرب الناس الیه علی بن ابیطالب علیه السلام امام العالم و سرّ الانبیاء اجمعین، ثم سائر الانبیاء و الأولیاء... »^{۲۹}.
بعقیده وی دلیل دوم دلالت بر این دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام خاتم ولایت مطلقه الاهی است نه حضرت عیسی علیه السلام به سه وجه:

وجه اول: عبارت « أقرب الناس الیه » شامل قرب صوری و معنوی میشود و صیغه تفضیل بیانگر برتری قرب وی میباشد و همچنین از آنجا که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اصل ولایت مطلقه است و هر کسی که نزدیکترین به او باشد، پس خاتم ولایت است و غیر او تحت لوای او بوده و از او اخذ معارف

مینمایند، و از آنجا که علی (ع) بقول مشهور معلم جبرئیل بوده و عیسی (ع) نیز نفخه جبرائیل است، پس عیسی (ع) از علی (ع) اخذ معارف میکند.
وجه دوم: در عبارت « إمام العالم^{۳۰} »، عیسی (ع) نیز از جمله عالم است پس او، امام عیسی (ع) است و امام مقدم بر مأموم بوده و بنابراین امیرالمؤمنین علی (ع) خاتم است نه عیسی (ع).

وجه سوم: در عبارت « سرّ الانبیاء اجمعین »، ابن عربی اشاره میکند که امیرالمؤمنین علی (ع) سرّ جمیع انبیاء از جمله عیسی (ع) است و مراد از سرّ الانبیاء نیز ولایت آنهاست. پس امیرالمؤمنین علی (ع) به ولایت ساری در جمیع انبیا میباشد و ولایت او ولایت مطلقه ساری در جمیع مقیدات است. و از آنجا که مقیدات از شئون و ظهورات او بوده و مأخوذ از وی میباشند، پس او خاتم بوده و ولایت غیر او از

۲۹. قمشهای، مجموعه آثار حکیم صهبا، ص ۱۲۶؛ شرح فصوص الحکم قیصری، تعلیقات آشتیانی، ص ۴۶۵؛ همو، رسائل، مقدمه آشتیانی، ص ۱۶۵.

۳۰. به اعتقاد برخی محققین عبارت «إمام العالم» در نسخه فتوحات موجود نبوده و به همین دلیل حکیم قمشه ای را بخاطر ذکر این عبارت مورد انتقاد قرار داده اند، اما ظاهراً غافل از این شعر ابن عربی در وصف امام عصر (عج) بوده اند که گفته:

ألا أن ختم الأولیاء شهید

و عین إمام العالمین فقید

هو قائم المهدی من آل أحمد

هو صارم الهندی حین بیید

هو الشمس یجلو کل غیم و ظلمة

هو الوابل الوسمی حین یجود

ابن عربی در اینجا امام عصر (عج) را به صفت «إمام العالمین» توصیف نموده، و هر حکمی که در حق هر یک از افراد اهل بیت علیهم السلام باشد برای دیگر افراد ایشان نیز جاری و ساری است. در ضمن بر فرض که این عبارت در فتوحات ذکر نشده باشد، در اینصورت عبارت (سرّ الانبیاء اجمعین) به قدری ثقیل است که به تنهایی و بدون ذکر عبارت مورد مناقشه، بیانگر برتری مقام ولایت امیر المؤمنین علی (ع) است.

جمله عیسی(ع) - مأخوذ از وی میباشند. وی در بیانی دیگر میگوید:

وسرّ الأنبياء أجمعين، ورسول الله من الأنبياء فهو سرّ رسول الله و غيبه، و سرّه ولايته، فهو ولايته، و ولايته ختم الولاية فهو خاتم الولاية.^{۳۱}

و اینکه شیخ فرمود سرّ الأنبياء اجمعين، به این منظور است که شامل عیسی(ع) نیز بشود و معلوم شود که خاتم الأولياء، یعنی من كان على قلب محمد صلى الله عليه و آله وسلّم که از آن در عین آنکه مطلق و محیط بر جمیع ولایات و ساری در کلیه مظاهر و مراتب است، به خاتم خاصه یا مقیده محمدیه نیز تعبیر کرده اند، در مقابل ولایت عامه عیسویه که ختمیت آن لم تكن على قلب محمد صلى الله عليه و آله وسلّم است. و همین امور و غیر اینها قیصری و برخی دیگر از شارحان را به اشتباه و احیاناً در مخمصه انداخته است.^{۳۲}

۲-۳. دلایل اثبات خاتم ولایت مطلقه بودن امام عصر(عج) در کلام ابن عربی

حکیم قمشه‌ای خاتمیتی را که برای امیرالمومنین علی(ع) در کلام شیخ اکبر اثبات کرده، برای حضرت مهدی(ع) نیز لحاظ نموده است به دو دلیل:

۱) از آنجا که «إنهم نور واحد و حقيقة واحدة بالذات و الصفات، و الإختلاف فى الشئون و الظهورات على حسب اقتضاء الأوصاف و الحكمه البالغه»، بنابراین هر مقامی که برای هر یک از معصومین علیهم السلام اثبات میگردد، برای تمامی آنها نیز جاری میباشد.

۲) اشاره شیخ در چند جا از فتوحات به ختمیت آن حضرت میباشد؛

■ حکیم صهبا حقیقت محمدیه(ص) را همان ولایت مطلقه الهیه دانسته که به صفات کمال و جمال حقتعالی ظهور یافته و در واقع نبوت مطلقه است که جامع تعریف و تشریح میباشد و آنگاه ولایت مطلقه الهیه محمدیه(ص) به صفت ولایت و در صورت ولویه ظهور یافته و به آن ولی الله یا خلیفه الله یا خلیفه الرسول(ص) گفته میشود.

و اعلم أن الله تعالى ذكر الختم المكرم، و الامام المتبوع العظيم. حامل لواء الولاية و خاتمها، و امام الجماعة و حاکمها و أنبأ به سبحانه فى مواضع كثيرة من كتابه العزيز تنبيهاً عليه و على مرتبته ليقع التميز فأن الامام المهدي، منسوب إلى بيت النبي صلى اله عليه و آله و سلم.^{۳۳} و در عبارت دیگری ایشان را خلیفه بلا واسطه حق تعالی معرفی نموده است:

أنّ لله خليفة يخرج، و قد امتلأت الأرض جوراً و ظلماً، فيملأها قسطاً و عدلاً. لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يلي هذا الخليفة من عترة رسول الله صلى اله عليه و آله و سلم من ولد فاطمة، يواطئ اسمه اسم رسول الله، جدّه الحسين ابن على ابن ابى طالب؛ يبايع بين الركن و المقام.^{۳۴}

اما دو پرسش در اینجا مطرح است که پاسخ به آن در جهت رفع ابهام از کلام شیخ ضروری مینماید.

۳۱. قمشه‌ای، مجموعه آثار حکیم صهبا، ص ۱۳۱.

۳۲. آشتیانی، مقدمه بر کتاب شرح دعای عرفه حاجی فاضل خراسانی، ص ۳۷.

۳۳. ابن عربی، عنقاء مغرب فى ختم الأولياء و الشمس المغرب، ص ۹۲.

۳۴. آملی، جامع الأسرار و منبع الأنوار؛ ص ۴۴۱.

پرسش اول معطوف به خوانش دیدگاه ابن عربی در مورد تعیین مصداق خاتم ولایت مقیده محمدیه به اطلاق ثانی است در عبارتی از شیخ که میگوید:

و أمّا الختمیة للولاية المحمدیة، فهی لرجل من العرب، من اکرمها أصلاً و بدءاً، و هو فی زماننا الیوم موجود، عرفت به سنة خمس و تسعین و خمس مائه، و رأیت العلامة التي أخفاها الحق فیه عن عیون عباده، و کشفها لی بمدینة فاس، حتی رأیت خاتم الولاية منه، و هو خاتم النبوة المطلقة (و هو خاتم الولاية المطلقة التي يعبر عنها بالختم الولاية الخاصة المحمدیة^{۳۵}) و هی الولاية الخاصة لا یعلمه کثیر من الناس. و قد ابتلاه الله تعالی بأهل الأنکار علیه، فیما یتحقق به من الحق فی سره من العلم به، کما ان الله تعالی ختم بمحمد نبوة التشريع، کذلک ختم الله بالختم المحمدی الولاية التي تحصل من الوارث المحمدی لا التي تحصل من سائر الانبیاء، فان من الاولیاء من یرث من ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام فهؤلاء لا یوجدون بعد الختم المحمدی و بعده فلا یوجد ولی علی قلب محمد صلی اله علیه و آله و سلم^{۳۶}. هذا معنی ختم الولاية المحمدیة صلی اله علیه و آله و سلم^{۳۷}.

در این عبارت برخی از محققین مراد ابن عربی از مصداق این اطلاق از خاتمیت را، خود شیخ انگاشته و این مدعای خود را اینگونه مطرح نموده اند که چون شیخ از نوادگان حاتم طایی بوده و حاتم نیز مشهور به صفت بخشش است و همچنین شیخ نیز این اطلاق از خاتمیت را برای کسی که متصف به صفت (من اکرمها اصلاً و بدءاً) مطرح نموده، بنابراین مراد شیخ

در اینجا خود وی میباشد. یعنی معتقدند که حاتم طایی با کرامت ترین و با شرافت ترین خاندان عربند. در پاسخ به این ادعا باید گفت که آیا فاطمه زهرا سلام الله علیها که محی الدین تمامی فرزندان ایشان (از جمله سید مرتضی) و یا هر شخصی که از اهل بیت باشد مانند سلمان فارسی را مصداق آیه «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» دانسته، نزد شیخ با کرامتتر و شریفتر است یا حاتم طایی؟ و همچنین محی الدین در بیانی دیگر حضرت مهدی (عج) را فردی از عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوانده که این خود دلیلی دیگر بر شرافت و برتری اجداد طاهرا و بر سایر اعراب میباشد. بنابراین عبارت فوق در بیان اطلاق خاتمیت ولایت مقیده محمدیه در حق امام عصر (عج) میباشد نه جناب شیخ.

و اما پرسش دوم در مقام قیاس ولایت حضرت مهدی (عج) و حضرت عیسی (ع) است، و اینکه کدامیک از حیث ولایتشان (مقام خاتمیت) در رتبه‌یی بالاتر قرار دارد.

پاسخ این پرسش حداقل به چهار دلیل، بیانگر برتری حضرت مهدی (عج) نسبت به حضرت عیسی (ع) از حیث ولایتشان میباشد.

دلیل اول: همان استدلالی است که در برتری مقام ولایت امیر المؤمنین (ع) نسبت به حضرت عیسی (ع) بیان شد، و این استدلال بدلایلی که از نظر گذشت برای تمامی اهل بیت (ع) نیز جاری و ساری میباشد.

دلیل دوم: دلیل دوم در اشعاری نهفته که ابن عربی در وصف حضرت ولی عصر (عج) سروده است؛

۳۵. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۴۶۴.

۳۶. آملی، نص النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳۷. همو، جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۴۳۴.

ألا أن ختم الأولياء شهيد

و عين إمام العالمين فقيد

هو قائم المهدي من آل أحمد

هو صارم الهندي حين يبید

هو الشمس يجلو كل غيم وظلمة

هو الواهب الوسمي حين يجود^{۳۸}

حكيم صهبا در اثبات برتری خاتمیت حضرت

مهدی(ع) نسبت به خاتمیت حضرت عیسی(ع)

در آیات فوق، اینگونه استدلال میکند که «الف و

لام» در العالمین افادهٔ عموم میکند و عیسی(ع) نیز

از عالمین است و روح نیز همچنین، پس مهدی(ع)

نیز امام عیسی(ع) است. آقا محمدرضا سپس با طرح

این پرسش که اگر کسی بگوید شیخ در موارد دیگر به

خاتم الأولیا بودن حضرت عیسی(ع) تصریح نموده

است، پاسخ او را اینگونه میدهد که مراد او خاتم

ولایت عامه است که در مقابل خاتم ولایت خاصه

قرار دارد، نه ولایت عامه‌یی که شامل هر دو باشد.

دلیل سوم: دلیل سوم نیز مستند به عبارت شیخ در

این موضوع میباشد؛

و للولاية المحمدية المخصوصة بهذا الشرع

المنزل على محمد صلى اله عليه وآله وسلم

ختم خاص هو المهدي في الرتبة دون

عیسی(فوق عیسی^{۳۹}) لكونه رسولاً و قد ولد

في زماننا و رأيتہ أيضاً و اجتمعت به، و رأيتہ

العلامة الختمية التي فيه، فلا ولي بعده الا و

هو راجع اليه...^{۴۰}

حكيم صهبا معتقد است که در این عبارت کلمه

«فوق» تحریف و در نسخه‌ها بصورت «دون» تغییر

یافته و بعد از آن «لكونه رسولاً» اضافه شده است.

مدعای آقا محمد رضا نیز قابل اثبات است چراکه

این معنا نزد عرفا مسلم است که صرف نبوت و رسالت

دلیل افضلیت نمیشود، چون شیخ تصریح کرده که

حضرت علی(ع) اقرب الناس به حضرت محمد صلی

الله علیه و آله وسلم و سرانبیاست و معنی کلام آن است

که انبیا صورت و مظهر و حضرت علی(ع)، باطن و

معنی و متجلی در صور و مظاهر انبیاست^{۴۱} و همچنین

در عبارت فوق بحث از ولایت، و همچنین قیاس

حضرت ولی عصر(عج) و حضرت عیسی(ع) از حیث

ولایتشان است. و در واقع این برتری وابسته به بحث

سند شناسی نیست تا از آن طریق این برتری مشخص

گردد بلکه در عالم واقع اینگونه است و این موضوع در

محکمات شیخ که بیان شد بوضوح قابل مشاهده است.

دلیل چهارم: این دلیل برگرفته از عبارتی از شیخ

است که میگوید:

وأما خاتم الولاية المحمدية وهو ختم الخاص

لولاية امة محمد صلى اله عليه وآله وسلم

الظاهرة فيدخل في حكم ختميته عيسى و

غيره كالياس والخضر وكل ولي لله تعالى من

ظاهر الأمة فعيسى عليهم السلام وإن كان ختماً

فهو مختوم تحت ختم هذا الخاتم المحمدي

و علمت حديث هذا الخاتم المحمدي بفاس

من بلاد المغرب سنة اربعة و تسعين و خمسا

عرفني به الحق و اعطاني علامته...^{۴۲}

۳۸. قمشه‌ای، مجموعه آثار حکیم صهبا، ص ۱۲۳؛ قیصری،

شرح فصوص الحکم، ص ۴۴۷؛ جهانگیری، محیی‌الدین ابن

عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۵۲۱؛ ابن عربی، الفتوحات

المکيه، ج ۳، ص ۳۲۸.

۳۹. آشتیانی، مقدمه بر کتاب شرح دعای عرفه حاجی فاضل

خراسانی، ص ۳۶ پاورقی.

۴۰. آملی، نص النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱؛ ص ۲۷۴.

۴۱. آشتیانی، مقدمه بر کتاب شرح دعای عرفه حاجی فاضل

خراسانی، ص ۳۶ پاورقی.

۴۲. جهانگیری، محیی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان

اسلامی، ص ۵۲۵؛ قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۴۶۳.

■ حکیم صهبها معتقد است شیخ اکبر برای خاتم ولایت اطلاقهای گوناگونی را لحاظ نموده و هر جا که شخص خاصی را بعنوان خاتم ولایت معرفی نموده، اطلاق خاصی را در نظر داشته است.

در این دلیل همین بس که شیخ خاتمیت عیسی(ع) را مختوم به ختم خاص محمدی دانسته که مصداق آن امام عصر(عج) است نه خود شیخ همانطور که برخی از محققین انگاشته‌اند، و معتقدند که در این عبارت شیخ خودش را بعنوان خاتم ولایت محمدی در آن تاریخ و محل شناخته و یافته است. لازمه چنین تقریری برتری مقام خاتمیت شیخ بر خاتمیت حضرت عیسی(ع) است به این معنا که عیسی(ع) بواسطه شیخ اخذ معارف نماید و این موضوع نمیتواند صحیح باشد چرا که اولاً خود شیخ و اتباع او نیز چنین ادعایی را نداشته و نیز با محکومات شیخ در تناقض بوده زیرا حضرت عیسی(ع) خاتم ولایت در کون میباشد و ابن عربی هم جزئی از آن بوده و ثالثاً شیخ وفات نموده اما حضرت عیسی(ع) در قید حیاتند، پس چگونه عیسی(ع) که خاتمیت او «مختوم تحت ختم هذا الخاتم المحمّدی» است از شیخ کسب فیض نماید. بنابراین مصداق این اطلاق از خاتمیت که خاتم ولایت مقیده محمدیه است، حضرت حجت(عج) بوده که بیانگر برتری مقام ولایت ایشان نسبت به عیسی(ع) است.

۳-۳. دلایل اثبات خاتم ولایت عامه بودن حضرت عیسی(ع) در کلام ابن عربی
بنظر میرسد در عبارات ابن عربی بیشترین اشاره ها به

خاتمیت حضرت عیسی(ع) باشد، اما مراد شیخ کدامیک از این اطلاقها میباشد؟ در عبارات شیخ اکبر در بیان خاتمیت عیسی(ع)، سه لفظ بکار رفته است. در جایی ایشان را خاتم الأولیا (بدون هیچگونه قیدی) نامیده است؛

أَلَا أَنَّ خَتَمَ الْأَوْلِيَاءِ رَسُولٌ

و ليس له في العالمين عديل

هو الرّوح و ابن الرّوح و الأمّ مريم

و هذا مقام ما إليه سبيل^{۴۳}

و در ضمن اشاره به نزول ایشان در آخر الزمان، وی را تابع شریعت خاتم الانبیاء دانسته که پس از نزولش نسبت به حلالها و حرامها به گونه‌یی حکم میراند که اگر خود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود چنین میکرد.

و اعلم أنه لابدّ من نزول عیسی (ع) و لابدّ من

حکمه فینا بشریعة محمد صلی اله علیه و آله و

سلم یوحی الله بها الیه من کونه نبیاً - فإنّ النبی

لا یأخذ الشرع من غیر مرسله - فیأتیة ملک

مخبراً بشرع محمد صلی اله علیه و آله و سلم

الذی جاء به، و قد یلهمه، فلا یحکم بالأشیاء

بتحلیل و تحریم الا بماکان یحکم به النبی صلی

اله علیه و آله و سلم لوکان حاضراً، و یرتفع اجتهاد

المجتهدین بنزوله (علیه السلام) و لا یحکم فینا

الا بالشرع الذی کان علیه محمد صلی اله علیه و

آله و سلم هو تابع له فیه... فیکون عیسی (علیه

السلام) صاحباً و تابعاً من هذا الوجه و هو من

هذا الوجه خاتم الأولیاء.^{۴۴}

۴۳. جهانگیری، محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان

اسلامی؛ ص ۵۲۴.

۴۴. آملی، جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۹۶؛ همو، نصّ

النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱، ص ۲۷۲؛ ابن عربی، فتوحات

مکیه، ج ۱، ص ۱۸۴، الباب الرابع و العشرون.

از عبارت بالا این نکته روشن میشود که وی تابع شریعت محمدی صلی اله علیه و آله و سلم است و باید مشخص گردد که آیا ایشان مصداق خاتم ولایت مطلقه است چنانچه قیصری میگوید و یا اینکه ایشان به تقریر حکیم صهبا خاتم ولایت عامه است.

بیان شیخ در اینجا به دو دسته تقسیم میشود؛ دسته‌ی از عبارات بیانگر ختم ولایت عامه بودن عیسی (ع) است:

(۱) و ذلك أن الدنيا لما كان لها بدء و نهایه و هو ختمها قضی الله تعالى أن يكون جميع ما فيها بحسب نعيمها، له بدء و ختام. و كان من جملة ما فيها تنزیل الشرائع، فختم الله تعالى هذا تنزیل بشرع محمد صلی الله علیه و آله و سلم و كان خاتم النبيين «و كان الله بكل شیء عليمًا» و كان من جملة ما فيها الولاية العامة، و لها بدء من آدم، فختمها الله بعيسى عليه السلام...^{۴۵}

(۲) و لهذا الروح المحمدي صلی اله علیه و آله و سلم مظاهر في العالم. أي أكمل مظاهره في قطب الزمان و في الأفراد و في خاتم الولاية المحمدية و ختم الولاية العامة الذي هو عيسى و هو المعبر عنه بمسكنه.^{۴۶}

(۳) ثم ان عيسى اذا نزل في آخر الزمان اعطاه ختم الولاية الكبرى من آدم الى آخر نبي تشریفاً لمحمد صلی اله علیه و آله و سلم حيث لم يختم الله الولاية العامة في كل امة الا برسول تابع اياه صلی الله علیه و آله و سلم و حينئذ له ختم دورة الملك و ختم الولاية العامة فهو من الخواتم في العالم...^{۴۷}

و دسته دیگر عباراتی است که دلالت بر خاتم ولایت مطلقه بودن عیسی (ع) دارند:

(۱) فأما ختم الولاية على الأطلاق، فهو عيسى فهو الولی بالنبوة المطلقة في هذه الزمان و قد حیل بينه و بين نبوة التشريع و الرسالة فينزل في آخر الزمان وارثاً

خاتماً، لا ولی بعده. فكان أول هذا الأمر نبياً و هو آدم، و آخره نبی و هو عيسى عليه السلام أعنى نبوة الاختصاص. فيكون له الحشران: حشر معنا، و حشر مع الأنبياء و الرسل^{۴۸}.

(۲) ثم ان عيسى اذا نزل في آخر الزمان اعطاه ختم الولاية الكبرى من آدم الى آخر نبي تشریفاً لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم حيث لم يختم الله الولاية العامة في كل امة الا برسول تابع اياه صلی اله علیه و آله و سلم و حينئذ له ختم دورة الملك و ختم الولاية العامة فهو من الخواتم في العالم...^{۴۹}

برای روشن شدن مطلب ابتدا باید دانست که اولاً عیسی (ع) تابع شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است، همانگونه که در عبارت بالا به آن اشاره شده و ثانیاً شیخ خاتمیت عیسی (ع) را مختوم به ختم ولایت خاصه محمدیه دانسته به این معنی که مرتبه ولایت او در جایگاه پایینتری قرار دارد و این در حالیست که خاتم ولایت مطلقه در بالاترین مرتبه ولایت قرار داشته بگونه‌ی که کسی بالاتر از او نیست. و اگر گفته شود که در جایی شیخ مقام خاتم ولایت علی الأطلاق را برای عیسی (ع) نموده، در پاسخ باید گفت که مراد وی همان ولایت عامه است.^{۵۰} چنانچه شیخ در عبارت دوم ختم ولایت کبری را معادل با ولایت عامه در نظر گرفته، بعبارت دیگر مراد او از

۴۵. آملی، جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۹۹.

۴۶. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۴۶۷.

۴۷. همان، ص ۴۶۳؛ ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۵۱۴ و ۵۱۵.

۴۸. آملی، نص النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱، ص ۲۷۶.

همو، جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۹۸.

۴۹. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۴۶۳؛ ابن عربی،

فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۵۱۴ و ۵۱۵.

۵۰. آشتیانی، کیهان اندیشه، شماره ۲۶.

ختم ولایت کبری همان ختم ولایت عامه میباشد. و نیز باید گفت که عبارت دوم گویای آن است که عیسی (ع) خاتم ولایت عامه است نه خاتم ولایت خاصه موروثه از جانب خاتم الانبیاء (ص)، اما قیصری به جهت دور بودن از گرایش به مذهب حقه جعفریه و اختصاص ختمیت مطلقه محمدیه به اهل بیت آن حضرت علیهم السلام، عبارت مهم شیخ را که بیانگر رابطه بین ختمیت حضرت عیسی (ع) و ختم خاص ولایت محمدیه است مورد توجه قرار نداده است. عبارت شیخ چنین است:

وأما خاتم الولاية المحمدية وهو ختم الخاص لولاية امة محمد صلى اله عليه وآله وسلم الظاهرة فيدخل في حكم ختميته عيسى وغيره كالإس و الخضر وكل ولي لله تعالى من ظاهر الأمة فعيسى عليه السلام وإن كان ختماً فهو مختوم تحت ختم هذا الخاتم المحمدي و علمت حديث هذا الخاتم المحمدي بفاس من بلاد المغرب سنة اربعة و تسعين و خمسا عرفني به الحق و اعطاني علامته...^{۵۱}

بدیگر بیان، عبارت فوق نیز شاهد دیگری مبنی بر برتری ولایت امام عصر حضرت مهدی (عج) نسبت به ولایت عیسی (ع) در کلام شیخ میباشد و این از صریح عبارت مشخص است زیرا محی الدین در این عبارت ختمیتی را که مصداق آن عیسی (ع) است، مختوم به ختمیتی دانسته که مصداق آن حضرت مهدی (عج) میباشد.

حکیم صهبا نیز دلیل تفاوت و برتری ولایت معصومین علیهم السلام نسبت به ولایت حضرت عیسی (ع) و یا به تعبیر دیگر دلیل برتری ولایت مطلقه محمدیه باطلاق اول و ولایت مقیده محمدیه به اطلاق ثانی نسبت به ولایت مطلقه باطلاق ثانی

(یعنی همان ولایت عامه) و خاتم ولایت مطلقه محمدیه نبودن عیسی (ع) را اینگونه بیان میکند که ولایت الهیه محمدیه وقتی از مقام موافق و جوب به منازل امکان نازل میشود، نخستین منازل آن مقام روح الهی است که به استناد آیه شریفه «وَكَلِمَةُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ» همان مقام حضرت عیسی (ع) میباشد. ایشان همان روح خدا و ولی او، و مقام ایشان به دلیل قرب به حق و ختم اولیا در کون میباشد و دلیل ختم اولیا بودن او در کون، این است که حکم امکانی او باقی است و دلیل آن عدم جامعیت اوست که به وجود جمعی الهی دست نیافته است. به همین دلیل ولایت او ولایت محمدی نیست، بلکه او خاتم ولایت عامه مؤمنان و حسنه‌یی از حسنات خاتم ولایت خاصه محمدیه، یعنی مهدی منتظر بوده و تابع و یاور اوست و به حکم آیه شریفه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يَذُوبْنَ السَّيِّئَاتِ»، از بین برنده دشمنان اوست. اما هرکس که به وجود حقانی تحقق یافته و از حد امکان گذر کرده باشد، وجود او جمعی است نه فرقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه میباشند و به همین دلیل است که علمای امت او افضل از انبیاء بنی اسرائیل میباشند. به بیان دیگر؛

فالولاية العامة أو المطلقة غير الولاية المحمدية ولا يشمله ولا يقابله، فختمها لا تكون على قلب محمد صلى الله عليه وآله وسلم و ختم الولاية المحمدية من يكون على قلبه صلى الله عليه وآله وسلم فختم الولاية المحمدية صلى الله عليه وآله وسلم أكمل من ختم الولاية المطلقة أو العامة، لكونه على قلبه صلى الله

۵۱. جهانگیری، محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۵۲۵؛ قیصری، شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۴۶۳.

علیه و آله و سلم و عدم کون ختم الولاية العامة
على قلبه صلى الله عليه و آله و سلم فهو سرّ
الأولياء اجمعين، لأنّ الكامل سرّ الناقص و باطنه،
و الأنبياء أولياء، فهو سرّ الأنبياء اجمعين.^{۵۲}

۳-۴. دلایل اثبات خاتم ولایت مقیده بودن شیخ اکبر

در کلام وی

در بررسی موضوع فوق عباراتی یافت میشود که ظاهراً
اشاره به مقام خاتمیت خود شیخ دارد و مهمترین آنها
عبارتند از:

۱) «فأنزل في الدنيا من مقام اختصاصه و استحق
ان يكون لولايته الخاصة ختم يواطى اسمه اسمه و
يحوز خلقه. و ما هو بالمهدى المسمى المعروف
المنتظر؛ فإن ذلك من عترته و سلالته الحسية، و الختم
ليس من سلالته الحسية و لكن من سلالة اعرافه و
اخلاقه»^{۵۳}.

۲) فقره دیگر اشاره به رؤیایی از ابن عربی است که
بگفته خودش مطابق با حدیث نبوی است و در آن
رسول اکرم صلی الله علیه آله و سلم میفرماید: «مثلی
في الأنبياء كمثل رجل بنى حائطاً فأكمله إلا لبنة
واحدة، فكنت أنا تلك اللبنة، فلا رسول بعدى و لا
نبی» و ابن عربی میگوید: «سپس بیدار شدم و
خدای تعالی را شکر کردم و از روی تأویل گفتم: من
در صنف خود از حیث اتباع و پیروی مانند رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هستم در میان انبیا علیهم
السلام و چه بسا از کسانی باشم که خداوند ولایت را
به من ختم فرماید...»^{۵۴}.

حکیم قمشه‌ای خاتمیت ابن عربی را نیز رد
نکرده و رؤیای او را تأییدی بر نظریه خود دانسته است؛
زیرا بنظر حکیم صهبا آنچه در فصوص بیان شده،
حکمی از احکام خاتم ولایت است و ویژه خاتمی

دون خاتم دیگر نیست؛ بنابراین ابن عربی بعنوان
خاتم ولایت خاصه مقیده (ولایت مقیده محمدیه
باطلاق اول) از چنین رویایی برخوردار بوده است.
بعبارت دیگر این رؤیا میتواند تأییدی بر متعدد بودن
اطلاقیهای خاتم ولایت باشد.

جمع‌بندی

با بررسی دیدگاه شارحان، بنظر میرسد که هر یک از
آنها عبارات ابن عربی را در باب ختم ولایت مطابق
با دیدگاه خود تفسیر نموده و به نتیجه‌ی متفاوت با
دیگر شارحان نائل آمده است، و نیز هر یک از این
دیدگاهها تنها بخشی از افرادی را که ابن عربی به
خاتمیت آنها قائل شده در برمیگیرد و خاتمیت دیگر
افراد را یا انکار نموده و یا مورد بیتوجهی قرار داده
است. اما در نظریه حکیم صهبا تمام افرادی را که
ابن عربی در آثار خود نحوی از خاتمیت را برای آنها
به استناد شواهد ذکر کرده در بالا قائل شده است،
شامل شده و ضمن اختصاص دادن اطلاقی از
خاتمیت به هر یک از آنها، به تبیین مقام هر کدام در
قوس نزول و قوس صعود پرداخته است.

در مقابل کسانی مانند حکیم صهبا که خاتم ولایت
از دیدگاه ابن عربی را دارای اطلاقیهای متعددی دانسته و
به تعیین مصداق برای هر کدام پرداخته اند، برخی دیگر
معتقدند که عبارات ابن عربی در هیچ موضوعی مانند
موضوع ختم ولایت مضطرب و متضاد بنظر نمی آید^{۵۵}،
اما این دیدگاه در صورتی صحیح است که حیثیتهای

۵۲. همان، ص ۱۴۴.

۵۳. همان، ص ۴۶۵؛ آملی، جامع الأسرار و منبع الأنوار،
ص ۴۳۴.

۵۴. آملی، مقدمه شرح فصوص الحکم، ص ۲۰۳.

۵۵. جهانگیری، محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان
اسلامی، ص ۵۲۱.

یکسان انگاشته شود و این در حالیست که شیخ در هر عبارتی که در آن مصداقی را برای ختم ولایت معرفی نموده، مراد او تنها اطلاق خاصی از خاتمیت است که دارای احکام خاصی بوده و منطبق است با همان فردی که شیخ بیان نموده. بدیگر بیان، اختلاف در اطلاقات به اختلاف در حیثیات باز میگردد و بنابراین عبارت مشتمل بر تناقض واقعی نیست.

همچنین با توجه به عبارات جناب شیخ که در مورد چیستی و کیستی خاتم ولایت بیان کرده است، تمام ایرادهای سید حیدر آملی و دیگران از بیخ و بن وارد نمیشد. چه بسا بتوان گفت در زمان شارح مذکور، نسخ تام متعدد از فتوحات در اختیارشان نبوده است و اگر احیاناً چنین نسخه‌هایی در کتابخانه‌ها یافت میشده، رجوع به آنها آسان نبوده است.^{۵۶} همچنین ریشه این اختلافات را نمیتوان تناقضگویی شیخ در موضوعی به این اهمیت دانست، زیرا همانگونه که بیان شد عبارات به دلیل اختلاف در حیثیات شامل تناقض واقعی نمیشدند و این موضوع را کسی چون حکیم صهبا در ضمن نظریه‌ی ابتکاری ارائه میدهد، به این صورت که هر یک از مصداقی را که شیخ بعنوان خاتم ولایت مطرح مینماید، معطوف به اطلاق خاصی متفاوت از دیگر اطلاقاتها میباشد.

منابع

سایه نور؛ گزیده مقالات کنگره بزرگداشت عارف الهی آقامحمدرضا قمشه‌ای (صهبا)، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان اصفهان، کانون پژوهش.
آشتیانی، سید جلال‌الدین، مقدمه بر کتاب شرح دعای عرفه حاجی خراسانی، آستان قدس رضوی، بی‌تا.
-----، شرح مقدمه قیصری، بوستان کتاب، ۱۳۷۸.
آملی، سیدحیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.

-----، مقدمه نص النصوص فی شرح الفصوص، ترجمه محمدرضا جوزی، انتشارات روزنه، ۱۳۹۵.
-----، نص النصوص فی شرح الفصوص، ج ۱ و ۲، تحقیق بیدارفر، انتشارات بیدار، ۱۳۹۴.
ابن ترکه اصفهانی، صائن‌الدین، تمهید القواعد، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
ابن عربی، عنقاء مغرب فی ختم الأولیاء و الشمس المغرب، تحقیق عاصم ابراهیم کیالی، چاپ بیروت، ۱۹۷۱م.
-----، الفتوحات المکیه، ج ۲ و ۳ و ۴، تحقیق عثمان یحیی، چاپ مصر، ۱۴۰۵.
-----، فصوص الحکم، تحقیق محمد خواجوی، انتشارات مولی، ۱۳۹۳.
امام خمینی، تقریرات فلسفه، ج ۲، تحقیق سیدعبدالغنی اردبیلی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲.
امام خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۹.
جندی، مؤیدالدین، شرح فصوص الحکم، تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
جوادی آملی، عبدالله، تحریر رساله الولایه، مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۳.
جهانگیری، محسن، محی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
قیصری، رسائل، تحقیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
طباطبایی، سیدمحمدحسین، رساله الولایه، تحقیق صادق حسن زاده، انتشارات آیت اشراق، ۱۳۹۳.
فرغانی، سعید‌الدین سعید، مشارق الدراری، تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۹۲.
فیض کاشانی، مولی محسن، کلمات مکتونه، تصحیح علی‌زاده، انتشارات آیت اشراق، ۱۳۹۰.
قمشه‌ای، محمدرضا، مجموعه آثار حکیم صهبا، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، انتشارات آیت اشراق، ۱۳۹۴.
قونوی، صدرالدین، فکوک، تصحیح محمد خواجوی، انتشارات مولی، ۱۳۸۵.
قیصری، داوود، شرح فصوص الحکم، تحقیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، انتشارات علمی و فرهنگی.
کاشانی، عبدالرزاق، شرح فصوص الحکم، شرکت مصطفی‌البابی الحلبی، ۱۴۰۷.
مطهری، مرتضی، شش مقاله، انتشارات صدرا، ۱۳۸۹.
۵۶. قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۴۶۴.